



گفت و گوی شهرآورد محله
به تاریخ ۱۸ آذر ۱۴۰۲
با مرحوم حاج احمد سعیدی نجات
را در اینجا بخوانید.

حاج احمد سعیدی نجات، پدر ۲ شهید و ندبه خوان حرم به فرزندان پیوست

اسطوره صبر و امانت داری

یاد آشنا



● مأنوس با قرآن تا آخرین روزها

حمید ترابی، متولد ۱۳۴۵ که از بیست سالگی داماد خانواده سعیدی نجات شده، از همسایگان قدیمی آن هاست. او از سال های آشنایی و خاطراتش با مرحوم چنین برایمان تعریف می کند: از کودکی با پسران حاج آقا در محله بزرگ شدم. خانواده سعیدی نجات مؤمن و متدین هستند. مرحوم حاج احمد مردی صبور بود؛ وقتی خبر شهادت پسرانش را آوردند، تنها چیزی که ما شنیدیم این بود که گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». مرحوم دو پسر شهید داشت؛ دامادش هم شهید شد، عموی شهید هم بود، چند تن از بستگان دیگرش نیز در جبهه به شهادت رسیده بودند. با این همه، لحظه ای از خدمت به مردم غافل نشد.

ترابی با بیان این مطالب ادامه می دهد: حاج آقا در نخستین سال های انقلاب، رئیس شورای محله کاشانی بود و بسیاری از اختلافات و مشکلات مردم را صلح می داد. اگر در میان اقوام و آشنایان کدورتی پیش می آمد، هفته ای یکی دو شب وقت می گذاشت و برای آشتی دادنشان پیش قدم می شد. همیشه دنبال آن بود که گوشه ای از کار مردم را بگیرد و گرهی از زندگی دیگران باز کند.

او برایمان تعریف می کند: هر کودکی را که می دید، با لبخند به او شکلات می داد. فکر نمی کنم کسی با او سلام و علیک کرده باشد و بی نصیب از شیرینی مانده باشد. او تلاش می کرد دل اطرافیان را شاد کند، حتی بایک شکلات ساده. به گفته او، حاج احمد برای ازدواج جوانان نیز پادرمیانی می کرد. داماد مرحوم می گوید: خطبه عقد را خودش می خواند و قبل از آن، جوان ها را نصیحت می کرد که در زندگی مشترک، احترام یکدیگر را نگه دارند، با ادب با هم سخن بگویند و قدر جایگاه همسری و پدر و مادری را در زندگی مشترک بدانند.

ترابی پی حرفش را می گیرد و می گوید: حاج احمد در خانه نیز همیشه در خدمت خانواده بود. حدود بیست سال است که مادر شهید بستری شده است. در این مدت حاج آقا مثل پروانه دورش می گشت. آن قدر قربان صدقه اش می رفت که همه را متعجب می کرد. با اینکه نمی دانست او صدایش را می شنود یا نه، هر روز در کنارش می نشست و یک ساعت با او حرف می زد.

او در پایان می گوید: مأنوس بودن حاج احمد با قرآن و دعا دل نشین بود. با وجود کهولت سن باز هم شبی یک جزء قرآن و سوره های مخصوص آن شب را می خواند. همیشه با خود می گویم مادر خواندن قرآن کوتاهی می کنیم، اما او با آن همه مشغله، لحظه ای از انس با قرآن غافل نبود.

● روایت شاگرد قدیمی از معلمش

محمود رضا جواهری که در دوران کودکی شاگرد حاج احمد سعیدی نجات بوده است، او را شخصیتی استثنایی و اسطوره ای در صبر، نظم و ایمان می داند. جواهری علاوه بر ارتباط شاگردی، نسبت خانوادگی هم با او دارد؛ زیرا دو وصلت خانوادگی نزدیک هم داشته اند.

او درباره ویژگی های این معلم دیرین می گوید: سال ۱۳۶۴، دو فرزندش را در فاصله دو روز از دست داد. اما با همه این داغ ها، هرگز لب به شکایت نگشود و صبری مثال زدنی داشت. همیشه آرام، امیدوار و تسلیم مشیت الهی بود. به راستی بهشت برین جایگاه اوست؛ این رابه خاطر همان حدیث امام جعفر صادق (ع) می گویم که می فرمایند: پاداش بنده مؤمن از مرگ فرزندش، بهشت است؛ خواه صبر کند و خواه نکند. اما حاج احمد صبر کرد. هیچ وقت گلیه ای از او نشنیدیم. آن هم نه در برابر داغ یک فرزند، بلکه سه فرزند.

او که تا پایان دوره ابتدایی شاگرد مرحوم بود، از دوران تحصیل چنین یاد می کند: تا کلاس چهارم دبستان پیش ایشان درس خواندم. خطی بسیار خوش داشت و همین باعث شد شاگردانش هم خط خوبی داشته باشند. نظم و انضباط در زندگی او بی نظیر بود و همین نظم، در عمل به ما درس زندگی می داد. حتی آدم هایی که هیچ گاه در کلاسش ننشسته بودند، از رفتار، گفتار و شیوه زندگی اش درس می گرفتند.

جواهری درباره شیوه تربیتی و اخلاقی حاج احمد نیز می گوید: مانند دیگر معلمان آن زمان، سخت گیر بود. اما سخت گیری اش با مهر بانی و تربیت همراه بود. هر بار که او را می دیدم، دستش را می بوسیدم؛ چون هر چه دارم از او دارم. معتقد بود تربیت، هم تشویق می خواهد و هم تنبیه بجا، و همین روش در ما اثر گذار بود. او از جنبه دیگر شخصیت مرحوم سعیدی نجات نیز یاد می کند و توضیح می دهد: مداح حرم امام رضا (ع) بود. صدای سوزناک و معنوی اش دردعای توسل، ندبه و کمیل، بسیاری از زائران را جذب می کرد.

به گفته جواهری، حاج احمد نه تنها معتمد محله، بلکه چهره ای مورد اعتماد در سطح شهر بود؛ هرکاری از دستش برمی آمد برای مردم انجام می داد. او همچنین معلم بسیاری از بزرگان این شهر مانند حجت الاسلام والمسلمین مروی، تولید فعلی آستان قدس رضوی بود.

صفائی در پنجمین روز آبان، پیکر پاک حاج احمد سعیدی نجات، پدر شهیدان محمد ابراهیم و حجت الاسلام والمسلمین محمد اسماعیل سعیدی نجات، با حضور تولیت آستان قدس رضوی، جمعی از خادمان و مدیران شهری، در حرم ملکوتی حرم مطهر رضوی تشییع و به سوی خانه ابدی اش بدرقه شد.

او سال ها مدیریت مدرسه عسکریه از مدارس وابسته به مرحوم عابدزاده مشهد را بر عهده داشت. زمانی که این مدرسه تعطیل شد، پسران آیت... مصباح، که از شاگردان احمد آقا بودند، او را به پدرشان معرفی کردند تا در پرداخت شهریه طلاب یاری رسان باشد. این طور شد که حاج احمد بیش از چهار دهه از عمرش را صرف امانت داری و تقسیم شهریه طلاب کرد.

از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، صدای گرمش در امور حرم مطهر رضوی، زمزمه کننده دعای ندبه و توسل بود و عشق به خدمت در آستان رضوی، او را از سال ۱۳۶۴ تا زمان بازنشستگی، در لباس خادمی به حرم امام رضا (ع) کشاند. اکنون، در پی درگذشت این خادم دیرین و چهره شناخته شده مدارس علمیه مشهد، با جمعی از دوستان و همکاران قدیمی اش گفت و گو کردیم تا از زبان آنان، گوشه ای از زندگی، منش و خاطراتش را مرور کنیم.



● مردی از جنس ایمان

حسین محمدی اصفهانی، از خادمان کشیک هفتم فراشان حرم مطهر، درباره آشنایی خود با مرحوم حاج احمد سعیدی نجات چنین روایت می کند: او آخر سال ۱۳۶۹، پس از بازگشت از جبهه های غرب کشور، از من دعوت شد

برای کاری با آستان قدس رضوی همکاری کنم و در چهارراه شهدا مشغول به کار شدم. برای دستمزدم چکی پرداخت کردند. موضوع را با پدرم که با فروش بود، در میان گذاشتم. او گفت: «این همه برای امام رضا (ع) بی مزد خدمت می کنند. تو هم این چک را برگردان». من نیز پشت چک را امضا کردم و به آستان قدس بازگرداندم. وقتی مسئولان علت را جویا شدند، گفتیم پدرم چنین دستور داده است. همین نصیحت پدر سبب خیر شد و من لباس خادمی را بر تن کردم. او تعریف می کند: در بهار ۱۳۷۲ پدرم از نیافت، در مراسم، مرحوم حاج احمد سعیدی نجات را از نزدیک دیدم. مرحوم گل و خاک متبرک به من داد و گفت پدرت را می شناختم. این ها را در قبرش بگذار. من هم، ایشان را از زمانی که پدر شهید بود، می شناختم، اما این اولین گفت و گوی نزدیک ما بود.

محمدی در طول ۳۲ سال خدمتش در آستان قدس رضوی، بارها حاج آقا را دیده بود که در حرم مطهر دعای توسل می خواند: «چهره ای قرآنی و معنوی داشت. بسیاری از استادان قرآنی از شاگردان او بودند. به نظر من آقای سعیدی نجات، مردی خود ساخته، با ایمان و باتقوا بود.»

